

## نص مرکب در روایات مهدویت؛ نظریه‌ای جدید در گونه‌شناسی دلالت با محوریت روایت احمد بن اسحاق اشعری

روح الله شاکری زواردهی<sup>۱</sup>

### چکیده

«گونه‌شناسی دلالت» در روایات مهدویت، از مبانی استنباط آموزه‌های اعتقادی به شمار می‌رود. متکلمان امامیه، نصوص را به دو گونه «جلی» و «خفی» تقسیم کرده و در کنار آن‌ها، به «نص فعلی» نیز توجه داشته‌اند. با این حال، گونه‌ای دیگر از نصوص وجود دارد که تاکنون به عنوان گونه‌ای مستقل شناسایی نشده است که در این پژوهش به «نص مرکب» نام‌گذاری می‌شود. این مقاله در صدد است تا با روش توصیفی-تحلیلی، نظریه نص مرکب را به عنوان گونه‌ای نو معرفی کند. پرسش اصلی مقاله آن است که چگونه ترکیب کنش‌های عملی و گفتار معصوم در یک روایت، شبکه‌ای دلالتی محکم و غیرقابل انکار پدید می‌آورد که در استحکام، به تنهایی از هر یک از آن دو فراتر است؟ روایت احمد بن اسحاق اشعری از امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان نمونه کامل، محور اصلی تحلیل قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نص مرکب، با هم‌افزایی فعل و قول و قراین حالی و مقالیه، یقین کلامی را در بالاترین سطح ممکن تولید می‌کند و راه هرگونه تأویل و تفسیر مخالف را می‌بندد. نظریه مختار آن است که نص مرکب، به عنوان گونه‌ای مستقل و جدید، می‌تواند الگویی روش‌شناختی برای تحلیل روایات هویتی در حوزه مهدویت ارائه کند. نتیجه آن که روایت احمد بن اسحاق، نظام دلالتی چندلایه‌ای است که با ترکیب فعل و قول، امامت خاصه را به صورت عینی و قطعی اثبات می‌کند. این نظریه در تحلیل وقایع کلیدی، مانند غدیر خم نیز کارایی خود را نشان می‌دهد.

**واژگان کلیدی:** نص مرکب، گونه‌شناسی دلالت، روایت احمد بن اسحاق، امامت خاصه، مهدویت، نص فعلی، نص قولی.

## ۱. مقدمه

«گونه‌شناسی دلالت در روایات»، از مباحث بنیادین در دانش کلام و حدیث است که نقشی تعیین‌کننده در استنباط آموزه‌های اعتقادی دارد. در حوزه مهدویت، روایات از نظر میزان صراحت و وضوح دلالت یکسان نیستند و متکلمان امامیه، نصوص را به سه گونه تقسیم کرده‌اند: «نص جلی» (صریح و بی‌نیاز از قرینه)، «نص خفی» (نیازمند تفسیر و تأویل) و «نص فعلی» (مبتنی بر کنش‌های عملی معصوم) که در دانش اصول، در کنار قول و تقریر، یکی از ارکان سنت به شمار می‌رود (خویی، ۱۴۱۸: ج ۳، ص ۱۷۵). با این حال، در کنار این سه گونه، نوع چهارمی از نصوص وجود دارد که تاکنون به‌عنوان گونه‌ای مستقل شناسایی نشده است و آن، «نص مرگب» نام دارد که در آن، فعل و قول معصوم در تعامل با یکدیگر، شبکه‌ای دلالتی محکم و غیرقابل انکار پدید می‌آورند. مسئله اصلی این مقاله، غفلت از گونه‌شناسی دقیق دلالت و به‌ویژه نادیده انگاشتن نص مرگب، و پرسش اصلی آن است که چگونه ترکیب کنش‌های عملی و گفتار معصوم در یک روایت، شبکه‌ای دلالتی محکم و غیرقابل انکار پدید می‌آورد که در استحکام، به تنهایی از هر یک از آن دو فراتر است؟

در دانش اصول فقه، بحث از «مجمل» و «مبین» سابقه‌ای دیرینه دارد و اصولیان، روایات را از جنبه وضوح و خفای دلالت، به دو دسته جلی و خفی تقسیم کرده‌اند. با این حال، آنچه در این تقسیم‌بندی مغفول مانده، گونه‌ای از نصوص است که در آن‌ها، فعل و قول در تعامل با یکدیگر، نوعی «نظام دلالتی مرگب» را پدید می‌آورند. برخی از اندیشمندان پیشین مانند سیدمرتضی (۱۴۱۰: ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۲) و شیخ مفید (۱۴۱۳: ص ۱۱۵-۱۱۶)؛ در مقام استدلال، به تراکم قراین و کارکرد نصوص فعلی در اثبات امامت (مانند مؤاخات، سد ابواب و واگذاری پرچم در خیر) اشاره کرده‌اند؛ اما هیچ‌یک از ایشان، نص مرگب را به‌عنوان گونه‌ای مستقل با معیارهای روشن، شناسایی و تبیین نکرده است. در حوزه مهدویت نیز برخی پژوهش‌ها، مانند مقاله «گونه‌شناسی آیات مهدویت بر اساس روایات تفسیری» (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۹)؛ به تفکیک روایات تفسیری، تأویلی و تطبیقی پرداخته‌اند؛ اما تاکنون پژوهشی که به تحلیل تعامل فعل و قول در یک روایت و تبیین هم‌افزایی دلالتی آن‌ها پرداخته باشد؛ انجام نشده و این مقاله در صدد پرکردن همین خلأ است.



با توجه به هجده‌های علمی و شبهات هویتی مطرح شده علیه شخصیت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نیز اهمیت تشخیص مصداق عینی امام در منظومه کلام امامیه، ضرورت ارائه الگویی روش‌شناختی برای تحلیل نصوص هویتی، انکار ناپذیر است. منکران مهدویت، با تکیه بر رویکرد سندی صرف و جرح راویان پراکنده، در تضعیف روایات هویتی سعی دارند. نظریه نص مرگب، با ارائه شواهد عینی و قولی هم‌افزا، از چنان استحکامی برخوردار است که می‌تواند به‌عنوان دلیلی مستقل و قطعی در برابر این شبهات به کار رود و از فروکاستن آموزه مهدویت به سطح مفهومی کلی و انتزاعی جلوگیری کند. به نظر می‌رسد که نص مرگب، با هم‌افزایی دلالت‌های فعلی و قولی و با تکیه بر قراین حالیه و مقالیه، یقین کلامی را در بالاترین سطح ممکن تولید می‌کند و می‌تواند به‌عنوان نظریه‌ای روش‌شناختی کارآمد، الگویی برای تحلیل روایات هویتی در حوزه مهدویت ارائه کند. روایت احمد بن اسحاق اشعری، نمونه‌ای کامل از این نظریه است که در بخش سوم تحلیل می‌شود.

نوآوری مقاله در ارائه نظریه نص مرگب به‌عنوان گونه‌ای مستقل و جدید در کنار نصوص جلی، خفی و فعلی است که تاکنون در دانش کلام سابقه نداشته و برای نخستین بار در این مقاله معرفی می‌شود. تحلیل نظام‌مند روایت احمد بن اسحاق اشعری، به‌عنوان نمونه‌ای کامل از این نظریه، تبیین کارکرد کلامی نص مرگب در پاسخ به شبهات هویتی، ارائه معیارهای تشخیص نص مرگب از سایر نصوص، و کاربست این نظریه در تحلیل روایات مشابه، از دیگر نوآوری‌های این پژوهش به شمار می‌رود. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکردی انتقادی به بازخوانی روایت احمد بن اسحاق اشعری و تحلیل لایه‌های دلالتی آن می‌پردازد. گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و با مراجعه به منابع دست اول حدیثی، رجالی، اصولی و کلامی فریقین انجام شده است.

## ۲. گونه‌شناسی دلالت در روایات و جایگاه نص مرگب

برای پاسخ به پرسش اصلی مقاله، نخست باید چارچوب نظری گونه‌شناسی دلالت در روایات ترسیم و جایگاه نص مرگب در میان سایر نصوص تبیین گردد. در این بخش، ابتدا تعریف و تفکیک نصوص جلی، خفی و فعلی ارائه و سپس به تعریف نص مرگب و معیارهای تشخیص آن



پرداخته می‌شود.

## ۲-۱. نصوص جلی، خفی و فعلی

در دانش اصول فقه و کلام اسلامی، «فعل معصوم»، به‌عنوان یکی از ارکان سه‌گانه سنت (قول، فعل، تقریر) از جایگاهی بی‌بدیل برخوردار است. اصولیان بر این باورند که صدور فعل از معصوم، در درجه اول بر اباحه و جواز آن عمل در شرع دلالت دارد؛ اما با انضمام قرائن قطعی و حالیه، این دلالت می‌تواند به سطح وجوب یا استحباب ارتقا یابد (خویی، ۱۴۱۸: ج ۳، ص ۱۷۵). در موضوع اثبات امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، نصوص فعلی پیامبر، نظیر مؤاخات، سد ابواب، واگذاری پرچم در خیبر و ابلاغ سوره برائت؛ از چنان شفافیت و تراکم قرائنی برخوردارند که در کلام امامیه به‌عنوان ادله مستقل مورد استناد قرار گرفته‌اند (مفید، ۱۴۱۳: ص ۱۱۵-۱۱۶ و سید مرتضی، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۲).

در مقابل، نصوص قولی به دو دسته جلی و خفی تقسیم می‌شوند. نص جلی، روایاتی هستند که با صراحت لفظی بر امامت و مهدویت دلالت دارند و به تأویل یا تفسیر پیچیده نیازمند نیستند. مهم‌ترین نمونه نص جلی در موضوع مهدویت، حدیث مشهور نبوی است که در منابع فریقین با تعبیر گوناگون نقل شده است. در صحیح بخاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل شده است: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَ إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ» (بخاری، ۱۴۲۲: ج ۵، ص ۴۰). این حدیث به روشنی به نزول حضرت عیسی علیه السلام و امامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف در عصر ظهور اشاره دارد. همچنین در سنن ابی‌داود با صراحت بیش‌تری چنین آمده است: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مَيِّ أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي...» (سجستانی، ۱۴۲۰: ج ۴، ص ۱۸۳۱ و ترمذی، ۱۴۱۹: ج ۴، ص ۲۴۵).

نص خفی، روایاتی هستند که به تحلیل، تفسیر و قرائن خارجی برای اثبات مهدویت نیازمند می‌باشند. نمونه بارز آن، روایت تأویلی امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ» (هود: ۸۶) است که در ظاهر، خطاب به قوم شعیب علیه السلام است، اما در روایت امام باقر علیه السلام، بر امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشريف تطبیق داده شده و «بقیه الله» به معنای حجت و خلیفه الهی تفسیر گردیده است. امام باقر علیه السلام فرمود: «أَوَّلُ مَا يَنْطِقُ بِهِ هَذِهِ الْآيَةُ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا



بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَتُهُ وَ حُجَّتُهُ عَلَيْكُمْ» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۳۳۱).

با این حال، این سه گونه نصوص (جلی، خفی، فعلی) هر کدام به تنهایی دارای یک بعد است؛ یا فقط قولی است یا تنها فعلی، و در نتیجه ممکن است در مقام استدلال، به قرائن تکمیلی نیازمند باشد. در کنار این سه گونه، نوع دیگری از نصوص وجود دارد که تا کنون به عنوان گونه‌ای مستقل شناسایی نشده است. این نصوص، ترکیبی از فعل و قول هستند و در آن‌ها، کنش‌های عملی معصوم و گفتار او در تعامل با یکدیگر، شبکه‌ای دلالتی محکم و غیر قابل انکار پدید می‌آورند. این گونه از نصوص که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته‌اند، «نص مرکب» نامیده می‌شوند.

## ۲-۲. نص مرکب: تعریف، معیارها و کارکرد

«نص مرکب» به روایتی اطلاق می‌شود که در آن، کنش‌های عملی معصوم علیه السلام و گفتار او در تعامل با یکدیگر، شبکه‌ای دلالتی محکم و غیرقابل انکار پدید می‌آورند. در این گونه روایات، فعل به تنهایی ممکن است دارای دلالتی اجمالی باشد و قول به تنهایی نیز ممکن است در مقام اثبات مدعایی خاص، به قراین نیازمند باشد؛ اما ترکیب این دو، چنان هم افزایی دلالتی ایجاد می‌کند که یقین کلامی را در بالاترین سطح ممکن تولید می‌کند. این نظریه برای نخستین بار در این مقاله ارائه می‌شود و بر اساس تحلیل دقیق روایت احمد بن اسحاق اشعری شکل گرفته است.

تمایز نص مرکب از نص جلی در آن است که نص جلی، با صراحت لفظی خود، مدعا را اثبات می‌کند و به قراین خارجی نیازی ندارد؛ اما نص مرکب، علاوه بر صراحت قول، با تکیه بر شواهد عینی فعل، مدعا را به گونه‌ای اثبات می‌کند که در آن هیچ گونه تردیدی باقی نمی‌ماند. تمایز آن از نص خفی نیز در این است که نص خفی، برای اثبات مدعا به تفسیر و تأویل نیازمند است؛ در حالی که نص مرکب، با ترکیب فعل و قول، مدعا را به صورت عینی و غیرقابل انکار اثبات می‌کند و به تأویل نیازی ندارد. تمایز آن از نص فعلی نیز در این است که نص فعلی صرفاً بر کنش‌های عملی استوار است؛ در حالی که نص مرکب، کنش‌های عملی را با گفتار تبیین کننده همراه می‌سازد.



بر اساس تحلیل روایت احمد بن اسحاق و با تکیه بر مبانی اصولی و کلامی، معیارهای تشخیص نص مرکب از سایر نصوص بدین قرار است:

نخست، وجود کنش‌های عملی مستقل که به‌تنهایی و بدون تکیه بر قول، دارای دلالت عینی و قابل مشاهده باشند؛ دوم، وجود قول تبیین‌کننده که معنای فعل را تفسیر و تبیین کند و معمولاً شامل اوصاف و ویژگی‌هایی است که مصداق مورد نظر را با مدعای اصلی تطبیق می‌دهد؛ سوم، تراکم قراین حالیه و مقالیه که راه هرگونه تأویل و تفسیر مخالف را می‌بندند؛ چهارم، هم‌افزایی دلالتی که در آن، دلالت فعل و قول، از جمع آن‌ها بیش‌تر است؛ پنجم، قابلیت مشاهده عینی که بخش فعلی نص مرکب را از نصوص صرفاً قولی متمایز می‌سازد.

کارکرد کلامی نص مرکب، از نصوص جلی، خفی و فعلی فراتر است؛ در حالی که نص جلی، با صراحت لفظی، اصل مدعا را اثبات می‌کند و نص خفی، با تکیه بر قراین، به تبیین مصداق می‌پردازد و نص فعلی، با کنش‌های عملی، به اثبات عینی می‌پردازد، نص مرکب با ارائه هم‌زمان شواهد عینی و قولی، مدعا را به‌گونه‌ای اثبات می‌کند که هیچ‌گونه تردید و تأویلی را برنمی‌تابد. این ویژگی، نص مرکب را به ابزاری کارآمد در پاسخ به شبهات هویتی منکران تبدیل می‌کند.

### ۳. تحلیل روایت احمد بن اسحاق اشعری در پرتو نظریه نص مرکب

پس از تبیین مبانی نظری نص مرکب، در این بخش، روایت احمد بن اسحاق اشعری به‌عنوان نمونه‌ای کامل از این نظریه، مورد تحلیل قرار می‌گیرد. این تحلیل، پاسخ عینی به پرسش اصلی مقاله را ممکن می‌سازد و نشان می‌دهد که چگونه ترکیب فعل و قول در این روایت، شبکه‌ای دلالتی محکم و غیر قابل انکار پدید می‌آورد.

#### ۳-۱. متن روایت و بررسی سندی

روایت احمد بن اسحاق اشعری از امام حسن عسکری علیه السلام که در کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» شیخ صدوق نقل شده، از جمله مهم‌ترین و مستحکم‌ترین روایات در اثبات امامت خاصه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریع به شمار می‌رود (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۳۸۴-۳۸۵). این روایت،

از حیث سند، از اعتبار بالایی برخوردار است و به دلیل نقل در منابع معتبر و تأیید آن توسط محدثان بزرگ، در زمره روایات موثق قرار می‌گیرد. متن کامل روایت چنین است: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخُلَفِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لِي مُبْتَدئاً يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُخْلِ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ آدَمَ عليه السلام وَ لَا يُخْلِيهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ بِهِ يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ بِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ... فَتَهَضَّ عليه السلام مُسْرِعاً فَدَخَلَ الْبَيْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ فَقَالَ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لَوْ لَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَنِّي هَذَا إِنَّهُ سَمِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ كُنِيئُهُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدلاً كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلماً... فَتَطَلَّقَ الْغُلَامُ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ فَصِيحٍ فَقَالَ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الْمُتَنَقِّمُ مِنْ أَعْدَائِهِ فَلَا تَطْلُبْ أَثَرًا بَعْدَ عَيْنٍ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۳۸۴-۳۸۵).

بررسی سندی این روایت نشان می‌دهد که همه راویان آن از اعتبار قابل قبولی برخوردارند. احمد بن اسحاق اشعری قمی (متوفای حدود ۲۶۰-۲۶۳ق)؛ از راویان برجسته شیعه در قرن سوم است که محضر چهار امام عليه السلام را درک کرده است و محدثان بزرگ او را توثیق کرده‌اند (طوسی، ۱۴۲۰: ص ۴۳؛ نجاشی، ۱۴۲۷: ص ۸۴-۸۵). سعد بن عبدالله اشعری قمی نیز از راویان موثق و از اصحاب امام عسکری عليه السلام است (طوسی، ۱۴۲۰: ص ۱۷۳). درباره علی بن عبدالله وراق، نخستین راوی سند، باید گفت که هرچند برخی منابع رجالی او را «مهمل» شمرده‌اند (مامقانی، بی‌تا: ج ۱، ص ۱۰۸)؛ شواهد متقنی وجود دارد که نشان می‌دهد او همان علی بن ابراهیم الرازی - از مشایخ موثق شیخ صدوق - است که نام وی در برخی نسخه‌ها به صورت علی بن عبدالله الوراق ضبط شده است (خویی، ۱۴۱۰: ج ۱۲، ص ۲۳۲؛ عباسی زنجانی، ۱۴۳۶: ج ۷، ص ۳۶۵ و نمازی شاهرودی، ۱۴۱۴: ج ۵، ص ۲۷۴). مؤید این مطلب آن است که شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از علی بن عبدالله الوراق روایت نقل کرده و در موارد متعدد از او با تعبیر «رضی الله عنه» یاد کرده است. بر این اساس، سند روایت از اعتبار کامل برخوردار است و به قراین دیگر برای اثبات اعتبار آن نیازی نمی‌باشد. این مطلب، به‌ویژه با توجه به نقل این روایت در کتاب «کمال الدین» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۳۸۴-۳۸۵) و شهرت و



قبول آن در میان علمای بزرگ شیعه (طوسی، الغیبة، ص ۱۴۱-۱۴۲ و مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ص ۳۱-۲۹)، اعتبار روایت را دو چندان می‌سازد.

## ۲-۳. تحلیل بخش فعلی روایت

روایت احمد بن اسحاق، دارای کنش‌های عملی متعددی است که هر یک به تنهایی، بر مدعای اصلی (امامت خاصه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) دلالتی ویژه دارد. این کنش‌ها، در قالب سه فعل کلیدی قابل تحلیل هستند که در ادامه به ترتیب بررسی می‌شوند.

نخستین کنش عملی، شتاب امام در برخاستن و ورود به خانه است: «فَنَهَضَ مُسْرِعاً فَدَخَلَ الْبَيْتَ». این کنش، خود یک «نص فعلی» مستقل به شمار می‌رود که نشان از عظمت و اهمیت خاص ماجرا دارد. شتاب و عجله در این کنش، حاکی از آن است که موضوعی که قرار است به احمد بن اسحاق ارائه شود، از چنان اهمیتی برخوردار است که امام عجل الله تعالی فرجه الشریف بدون فوت وقت، به آن اقدام می‌کنند. در علم اصول، فعل معصوم زمانی که با قراین حالیه همراه باشد، می‌تواند بر وجوب یا اهمیت ویژه‌ای دلالت داشته باشد (خویی، ۱۴۱۸: ج ۳، ص ۱۸۰). این کنش، نشان می‌دهد که ارائه کودک، اقدامی عادی و روزمره نبوده، بلکه اقدامی استثنایی با اهمیت بالا بوده است. افزون بر این، واژه «مُسْرِعاً» که صفت حال برای فعل «نَهَضَ» به کار رفته، بر عجله‌ای دلالت دارد که از سر ضرورت و فوریت موضوع صورت گرفته است. در ادبیات عرب، توصیف فعل با چنین وصفی، معمولاً برای بیان اهمیت ویژه آن فعل به کار می‌رود (ابن منظور، بی‌تا: ج ۷، ص ۳۴۲). این کنش، در آغاز ماجرا، فضایی از انتظار و تشویق را در مخاطب ایجاد و او را برای دریافت خبری بزرگ آماده می‌کند.

دومین کنش عملی، بیرون آمدن با کودک بر دوش است: «ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ». این کنش بصری و عینی، در برابر دیدگان احمد بن اسحاق انجام می‌شود و کودک را به عنوان موجودی عینی و خارجی به مخاطب معرفی می‌کند و هرگونه احتمال انتزاعی یا نمادین بودن را از بین می‌برد. در منطق استدلال، مشاهده عینی، بالاترین درجه یقین را تولید می‌کند. ابن سینا در این باره می‌گوید: «أَوَّلُ دَلِيلٍ عَلَى امْكَانِ الشَّيْءِ وَ قُوْعُهُ» (ابن سینا، ۱۳۷۵: ص ۴۵۰). مشاهده عینی کودک توسط احمد بن اسحاق، بالاترین دلیل بر امکان و وقوع تولد

امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام است. تشبیه چهره کودک به ماه شب چهارده، نه تنها توصیفی از زیبایی و نورانیت اوست، بلکه در فرهنگ عرب، کنایه از پاکی، طهارت و برجستگی مقام شخص مورد نظر دارد (زبیدی، ۱۴۱۴: ج ۵، ص ۲۵۰). این تشبیه، پیش درآمدی بر معرفی کودک به عنوان شخصیتی والا و فراتر از کودکان عادی است.

سومین کنش عملی، ارائه فیزیکی کودک به عنوان «ابنی هذا» است: «لَوْ لَا كَرَامَتُكَ... مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا». این کنش، انحصار امامت را در شخص این کودک به صورت عینی به اثبات می‌رساند و نشان می‌دهد که امامت، به شخص معینی تعلق دارد که در این لحظه، در برابر دیدگان مخاطب حاضر است. استفاده از عبارت «ابنی هذا» در زبان عربی، برای اشاره به شخص حاضر و معین به کار می‌رود و هرگونه ابهام در تعیین مصداق را از بین می‌برد. در علم اصول، اشاره به شخص معین با عبارت «هذا»، بر تعیین و انحصار دلالت دارد (مظفر، ۱۳۹۲: ج ۱، ص ۲۵۰). جمله «لَوْ لَا كَرَامَتُكَ» نیز نشان می‌دهد که این ارائه، امری استثنایی بوده و به‌خاطر جایگاه ویژه احمد بن اسحاق نزد امام عَلَيْهِ السَّلَام انجام شده است. این عبارت، هم بر عظمت مقام احمد بن اسحاق دلالت دارد و هم بر این نکته تأکید می‌کند که ارائه کودک، اقدامی عمومی نبوده، بلکه در خفا و برای خواص اصحاب صورت گرفته است.

این کنش‌های عملی، در حساس‌ترین اوضاع تاریخی و در فضای اختناق شدید دستگاه خلافت عباسی انجام شده‌اند. بر اساس گزارش شیخ مفید خلفای عباسی، به‌ویژه معتمد، سخت‌ترین فشارها و مراقبت‌ها را بر امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام و یارانش وارد می‌کردند (مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۳۹) و شیخ طوسی نیز در الغیبه بر شدت این مراقبت‌ها تأکید دارد (طوسی، ۱۴۲۵: ص ۳۵۴). امام در آخرین روزهای حیات خود، در زندان و تحت کنترل شدید حکومت بود (مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۳۰) و نقل این روایت با این تفصیل در آن شرایط خفقان، نشان از ضرورت فوق‌العاده آن دارد و قرینه‌ای است بر این که امام برای ابلاغ این پیام، از هرگونه مصلحت اندیشی دست کشیده‌اند. این کنش‌های عملی، در کنار هم، چنان فضای یقین‌آوری را ایجاد می‌کنند که مخاطب را به سرعت به پذیرش مدعای اصلی سوق می‌دهند و او را برای دریافت بخش قولی روایت آماده می‌سازند.



### ۳-۳. تحلیل بخش قولی روایت

در کنار کنش‌های عملی، بخش قولی روایت نیز از چنان صراحت و وضوحی برخوردار است که به‌تنهایی می‌تواند برای اثبات مدعا کافی باشد. این بخش قولی، در پنج محور اساسی قابل تحلیل است که هر یک، لایه‌ای از دلالت را به شبکه دلالتی روایت اضافه می‌کند:

**نخست، تأکید بر ضرورت استمرار حجت الاهی در هر عصر:** «إِنَّ اللَّهَ... لَمْ يُخْلِ الْأَرْضَ... مِنْ حُجَّةٍ». این جمله، یک اصل کلامی بنیادین را بیان می‌کند که خلّو زمین از حجت، مستلزم اختلال در نظام هدایت و نقض غرض الاهی است. این اصل در روایات متعددی از ائمه علیهم‌السلام نقل شده است؛ از جمله امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «لَمْ تَخُلْ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُودٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۲۰۷). این اصل، ضرورت وجود امام را در هر عصر اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که پس از امام عسکری علیه‌السلام نیز باید حجتی الاهی در زمین حضور داشته باشد. امام با بیان این اصل در ابتدای سخن، چارچوبی کلی را ترسیم می‌کنند که پاسخ به پرسش احمد بن اسحاق را در همان بستر ضرورت عقلی وجود حجت، قرار می‌دهد. این چارچوب‌سازی، نشان می‌دهد که معرفی کودک، نه یک اقدام سلیقه‌ای، بلکه پاسخی به ضرورت کلامی تغییر ناپذیری است.

**دوم، معرفی کودک به‌عنوان همانام و هم‌کنیه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:** «إِنَّهُ سَمِي رَسُولَ اللَّهِ وَ كَنِيَّةُ». این ویژگی، کودک را با اوصاف مهدی موعود عجل‌الله‌فرجه‌الشریف مطابقت و نشان می‌دهد که این کودک همان شخص مورد انتظار است. در روایات متواتر نبوی، یکی از مهم‌ترین نشانه‌های مهدی موعود، همانامی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذکر شده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي اسْمُهُ كَاسِمِي وَ كُنْيَتُهُ كَكُنْيَتِي» (سبط ابن جوزی، بی‌تا: ص ۳۲۵). تطبیق این ویژگی بر کودک حاضر، نشان می‌دهد که او همان مهدی موعود است. نکته قابل توجه آن که امام به‌جای آن که صرفاً بفرمایند «این فرزند من است»؛ با افزودن اوصاف «سمی رسول الله و کنیه»، به‌صراحت کودک را با شخصیت موعود پیشگویی شده در روایات نبوی پیوند می‌زنند. این پیوند، دامنه دلالت را از یک معرفی منحصرأ خانوادگی به یک معرفی فراتاریخی و اعتقادی ارتقا می‌دهد.

**سوم، تطبیق ویژگی‌های مهدی موعود بر این کودک:** «الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا».



این جمله، که در روایات متواتر نبوی، به عنوان کارکرد اصلی ظهور ذکر شده است، نشان می‌دهد که کودک حاضر، همان مصداق عینی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف است. در صحیح مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل شده است: «لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي» (نیشابوری، بی‌تا: ج ۳، ص ۱۴۵۲). همچنین در سنن ابی داود چنین آمده است: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا» (سجستانی، ۱۴۲۰: ج ۴، ص ۱۸۳۱). امام با آوردن این وصف، عملاً کودک را با تمامی روایات پیشین ناظر به مهدی موعود تطبیق می‌دهند و هرگونه احتمال انطباق آن روایات بر شخص دیگری را از بین می‌برند. این تطبیق، یک فرایند «تفسیر تطبیقی» عینی است که در خود متن روایت رخ داده و به مراجعه به منابع خارجی نیازی ندارد.

**چهارم، تشبیه غیبت او به سنت انبیا و اولیا:** «مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ وَ ذِي الْقُرْنَيْنِ». این تشبیه، نشان می‌دهد که غیبت طولانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف سنتی الهی است که در تاریخ انبیا و اولیا سابقه داشته و با حکمت خداوند سازگار است. خضر عليه السلام و ذوالقرنین از شخصیت‌هایی هستند که در قرآن به غیبت و حضور غیبی آن‌ها اشاره شده است (کهف: ۶۰-۸۲ و ۸۳-۹۸). تشبیه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به این دو شخصیت، نشان می‌دهد که غیبت، امری خلاف عادت و محال نیست، بلکه سنتی الهی است که در طول تاریخ جاری بوده است. این تشبیه، با بهره‌گیری از دو شخصیت قرآنی شناخته شده، به مخاطب می‌فهماند که غیبت امام دوازدهم، پدیده‌ای نوظهور و بی‌سابقه نیست، بلکه ادامه همان سنت الهی است که در سرگذشت انبیا و اولیا جاری بوده و در قرآن نیز بازتاب یافته است.

**پنجم، خبر از غیبت طولانی و آزمایش سخت مؤمنان:** «لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً... وَلَا يَنْجُو فِيهَا مِنْ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ». این جمله، به تبیین حکمت غیبت و ضرورت انتظار می‌پردازد. امام با این عبارت، به احمد بن اسحاق هشدار می‌دهند که غیبت، آزمونی سخت برای مؤمنان خواهد بود و تنها کسانی نجات می‌یابند که خداوند آنان را بر اعتقاد به امامت ثابت قدم دارد. این جمله، به خوبی فلسفه غیبت و ضرورت انتظار را تبیین می‌کند و نشان می‌دهد که غیبت، نه حادثه‌ای اتفاقی، بلکه بخشی از برنامه الهی برای هدایت امت است. کاربست قید «شَبَّهَ اللَّهَ» نشان می‌دهد که تثبیت بر اعتقاد، امری الهی و خارج از توان صرف انسانی است و از این رو،



مؤمنان برای عبور از این آزمون، به استمداد از خداوند و تمسک به ریسمان ولایت نیازمند هستند.

**در نهایت، بخش قولی خود کودک:** «فَنَطَقَ الْغُلَامُ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ فَصِيحٍ فَقَالَ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ فَلَا تَطْلُبُ أَثَرًا بَعْدَ عَيْنٍ». سخن گفتن کودک سه ساله به زبان فصیح، خود معجزه و کرامت است که بر علم لدنی او دلالت دارد. معرفی خود به عنوان «بقیه الله» که در روایات تفسیری از آیه «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ» (هود: ۸۶)؛ به عنوان لقب امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی شده است (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۳۳۱)؛ نشان دهنده تطابق کامل این کودک با اوصاف مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف است. جمله «فَلَا تَطْلُبُ أَثَرًا بَعْدَ عَيْنٍ» نیز تأکید دارد که مشاهده حضوری، بالاترین دلیل است و پس از آن، به جست و جوی نشانه نیازی نیست. این سخن کودک، که در سه سالگی به زبان فصیح عربی بیان شده، خود گواهی بر عصمت و علم لدنی اوست و پاسخ قاطعی به شبهه «امامت در کودکی» به شمار می‌رود. استفاده از عبارت «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ فَصِيحٍ»، برای توصیف سخن کودک، بر معجزه آمیز بودن این رویداد تأکید دارد؛ چرا که کودک سه ساله، به طور طبیعی توانایی چنین سخن پردازی فصیحی را ندارد و این خود، نشانه تأیید الهی است.

#### ۴-۳. هم افزایی دلالی فعل و قول؛ پاسخ به پرسش اصلی

پس از تحلیل جداگانه بخش فعلی و قولی روایت، نوبت به پاسخ به پرسش اصلی مقاله می‌رسد: چگونه ترکیب کنش‌های عملی و گفتار معصوم، شبکه‌ای دلالی محکم و غیرقابل انکار پدید می‌آورد که در استحکام، از هر یک از آن دو به تنهایی فراتر است؟

در روایت یاد شده، فعل و قول در تعامل با یکدیگر، چنان هم‌افزایی دلالی ایجاد می‌کنند که هرگونه تردید و تأویل را می‌بندد. فعل، بستر و زمینه را برای پذیرش قول فراهم و قول، معنای فعل را تبیین و تفسیر می‌کند. در این روایت، فعل «خروج با کودک بر دوش» بدون قول «إِنَّهُ سَيِّئُ رَسُولِ اللَّهِ» و «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»، ممکن است به عنوان کنش ساده خانوادگی تلقی شود. همچنین قول «إِنَّهُ سَيِّئُ رَسُولِ اللَّهِ» بدون فعل عینی ارائه کودک، ممکن است در مقام اثبات مصداق، با تردید مواجه شود. اما ترکیب این دو، شبکه‌ای دلالی محکم و غیرقابل انکار



پدید می‌آورند که این شبکه را بر هرگونه تأویل و تفسیر مخالفی می‌بندد. به عبارت دیگر، فعل، عینیت می‌بخشد و قول، هویت بخشی می‌کند؛ و این دو در تعامل با هم، یک دلیل مرگب را پدید می‌آورند که هر یک از اجزای آن به تنهایی، فاقد چنین قوت اثباتی‌اند.

این هم‌افزایی را می‌توان در سه سطح تحلیل کرد:

**نخست، سطح عینیت:** فعل، مدعا را از حیطه انتزاع و احتمال خارج می‌کند و آن را به عرصه مشاهده مستقیم می‌آورد.

**دوم، سطح تفسیر:** قول، به آن کنش عینی، معنا و هویت می‌بخشد و آن را با پیشینه روایی موعود تطبیق می‌دهد.

**سوم، سطح تأکید متقابل:** فعل، قول را از اتهام «قول بدون مصداق» مصون می‌دارد و قول، فعل را از اتهام «فعل بدون معنا» می‌رهاند. این سه سطح، در کنار هم، «دلالیت تشدید» را پدید می‌آورند که در آن، مجموع دلالت، به مراتب از جمع دلالت‌های جزئی، بیش‌تر است. کارکرد کلامی این نص مرگب را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

نخست، اثبات تعیین شخص و مصداق که با تعبیر «ابنی هذا»، «سمی رسول الله»، «یماً الأرض قسطاً و عدلاً» و «بقیة الله» و نیز فعل ارائه عینی کودک، به صورت قطعی تحقق می‌یابد.

دوم، پاسخ به شبهه «امامت در کودکی» که سخن گفتن فصیح کودک سه ساله، پاسخی عینی و قاطع به آن است؛ همان‌گونه که خداوند به حضرت یحیی علیه السلام در کودکی «حکم» عطا کرد (مریم: ۱۲) و حضرت عیسی علیه السلام در گهواره سخن گفت (مریم: ۳۰).

سوم، اثبات غیبت طولانی به عنوان سنت الهی که تشبیه غیبت او به خضر علیه السلام و ذوالقرنین، نشان می‌دهد که غیبت طولانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف سنتی الهی و با حکمت خداوند سازگار است. چهارم، تفکیک روایات هویتی و پیرامونی که این روایت با معرفی شخص و تعیین مصداق، در زمره روایات هویتی قرار می‌گیرد و باید در ساختار اصلی باور مهدوی به کار گرفته شود.

پنجم، تولید یقین کلامی که در دانش اصول به معنای «اعتقاد الجازم المطابق للواقع» است (مظفر، ۱۳۹۲: ج ۱، ص ۲۰) و نص مرگب با ترکیب فعل و قول و قراین حالیه و مقالیه، چنین یقینی را در بالاترین سطح ممکن تولید می‌کند.

بنابراین، پاسخ به پرسش اصلی مقاله آن است که ترکیب کنش‌های عملی و گفتار معصوم، با



هم افزایی دلالی و با تکیه بر تراکم قراین حالیه و مقالیه، شبکه‌ای دلالی محکم و غیرقابل انکار پدید می‌آورد که در استحکام، از هر یک از آن دو به‌تنهایی فراتر است و یقین کلامی را در بالاترین سطح ممکن تولید می‌کند. این پاسخ، بر تحلیل درون‌متنی روایت مبتنی است و از هرگونه استناد به مبانی خارج از متن، بی‌نیاز می‌باشد.

#### ۴. نظریه مختار؛ نص مرگب به مثابه الگویی روش‌شناختی

پس از تحلیل روایت احمد بن اسحاق و ارائه پاسخ به پرسش اصلی، در این بخش، نظریه مختار مقاله ارائه می‌شود. این نظریه، نص مرگب را به‌عنوان الگویی روش‌شناختی برای تحلیل روایات هویتی در حوزه مهدویت معرفی می‌کند و کاربرست آن را در تحلیل روایات مشابه نشان می‌دهد.

##### ۴-۱. نص مرگب به‌عنوان گونه‌ای مستقل و نو

بر اساس تحلیل روایت احمد بن اسحاق، نظریه مختار مقاله آن است که نص مرگب، به‌عنوان گونه‌ای مستقل و جدید در کنار نصوص جلی، خفی و فعلی، می‌تواند الگویی روش‌شناختی برای تحلیل روایات هویتی در حوزه مهدویت و حتی سایر موضوعات کلامی ارائه کند. این نظریه با ارائه معیارهای تشخیص نص مرگب و تبیین کارکرد کلامی آن، افق‌های جدیدی را در گونه‌شناسی دلالت روایات مهدویت می‌گشاید.

نکته اساسی در این نظریه، آن است که نص مرگب، نه فقط یک جمع ساده فعل و قول، بلکه نظام دلالی واحدی را تشکیل می‌دهد که در آن، هر یک از دو بخش، نقشی مکمل دیگری را ایفا می‌کند. به عبارت دیگر، در نص مرگب، فعل و قول، دو جزء مستقل نیستند که در کنار هم قرار گرفته‌اند؛ بلکه یک کل دلالی را پدید می‌آورند که هویت آن، از مجموع اجزایش، متمایز و فراتر است. این نظام دلالی واحد، دارای ویژگی‌هایی است که در هیچ‌یک از نصوص سه‌گانه دیگر، هم‌زمان یافت نمی‌شود: عینیت مشاهده‌پذیر فعل، و صراحت تفسیرکننده قول.

معیارهای تشخیص نص مرگب که سابقاً تبیین شد، عبارتند از: وجود کنش‌های عملی مستقل، وجود قول تبیین‌کننده، تراکم قراین حالیه و مقالیه، هم‌افزایی دلالی، و قابلیت



مشاهده عینی. این معیارها، چارچوبی عملیاتی برای شناسایی نصوص مرگب در میان انبوه روایات فراهم می‌آورند و به پژوهشگر امکان می‌دهند تا با نگرشی نظام‌مند، به تحلیل گونه‌شناختی روایات بپردازد. کاربرست نظریه در تحلیل روایات مشابه، در بخش بعدی ارائه خواهد شد.

## ۲-۴. کاربرست نظریه در تحلیل روایات مشابه

نظریه نص مرگب، قابلیت کاربرست در تحلیل روایات مشابه در حوزه مهدویت و حتی سایر موضوعات کلامی را دارد و می‌تواند الگویی روش‌شناختی برای تحلیل انواع نصوص هویتی ارائه کند.

از جمله نمونه‌های بارز، روایات مربوط به تعیین جانشینی حضرت علی علیه السلام در غدیر خم است. در این رویداد، فعل پیامبر صلی الله علیه و آله در برافراشتن دست علی علیه السلام و قول ایشان در عبارت «مَنْ كُنْتُ مُؤَلَّاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مُؤَلَّاهُ»؛ یک نص مرگب را تشکیل می‌دهند که با هم‌افزایی خود، امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را به صورت قطعی به اثبات می‌رسانند. فعل برافراشتن دست، کنش عینی و قابل مشاهده است که قول پیامبر صلی الله علیه و آله را تأیید و تقویت می‌کند و راه هرگونه تأویل را می‌بندد. این رویداد، یکی از بهترین نمونه‌های نص مرگب در تاریخ اسلام است که شیخ مفید در کتاب «الإرشاد» به تفصیل به آن پرداخته است (مفید، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۲۶۵-۲۷۰). کاربرست نظریه نص مرگب در تحلیل این واقعه، نشان می‌دهد که چگونه ترکیب فعل و قول، یقین کلامی را در سطحی تولید می‌کند که هیچ‌گونه تردیدی در آن راه ندارد.

نمونه دیگر، توقیعات و نامه‌های امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف به نایبان خاص است که از مصادیق بارز نصوص فعلی محسوب می‌شوند و با انضمام قراین حالی و مقالیه، به سطح نص مرگب ارتقا می‌یابند. از جمله، توقیع شریف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف به اسحاق بن یعقوب است که در آن می‌فرماید: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثَنَا...» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۴۸۳-۴۸۴ و طوسی، ۱۴۲۵: ص ۲۹۴). نکته کلیدی در تحلیل این توقیع به‌عنوان نص مرگب، هم‌افزایی دو عنصر است:

**عنصر عینی (فعل):** ارسال فیزیکی نامه در فضای اختناق و مراقبت شدید دستگاه خلافت،



که خود کنش عینی و قابل مشاهده است و نشان می‌دهد که امام با وجود غیبت، به طور فعال به هدایت جامعه می‌پردازد.

**عنصر قولی (گفتار):** محتوای نامه که به صراحت، راویان حدیث را حجت امام بر شیعیان معرفی و نقش تشریعی و تکوینی امام غایب را ترسیم می‌کند.

هم‌افزایی دلالی در اینجا به این معناست که فعل ارسال نامه، از انتزاعی بودن محتوای قولی می‌کاهد و آن را به عنوان فرمان عینی و اجرایی تثبیت می‌کند؛ و قول موجود در نامه، به کنش ارسال، هویت و معنای نیابت و حجیت می‌بخشد و آن را از ارتباط تنها عادی، به نصّ شرعی معتبر ارتقا می‌دهد. این دو در تعامل با یکدیگر، شبکه‌ای دلالی پدید می‌آورند که در آن، مجموع دلالت از جمع دلالت‌های جزئی، یعنی فعل ارسال به‌تنهایی و قول «فارجعوا...» به‌تنهایی فراتر می‌رود و یقین کلامی را در سطحی تولید می‌کند که راه هرگونه تردید و تأویل را می‌بندد.

### ۳-۴. نسبت نص مرگب با براهین عقلی و قرآنی

نص مرگب، به عنوان گونه‌ای دلالی، با براهین عقلی و قرآنی اثبات کننده امامت، رابطه‌ای مکمل و هم‌افزا دارد که در این جا به دو نسبت اصلی اشاره می‌شود:

**نخست، نسبت با براهین عقلی:** براهین عقلی مانند قاعده لطف و برهان تداوم فیض، ضرورت عقلی وجود امام معصوم در هر عصر را اثبات می‌کنند (حلی، ۱۴۱۳: ص ۳۶۲). براساس قاعده لطف، که متکلمان امامیه به عنوان یکی از مهم‌ترین براهین عقلی بر وجوب امامت از آن استفاده کرده‌اند؛ خداوند حکیم، هر آنچه بنده را به اطاعت نزدیک و از معصیت دور می‌سازد، انجام می‌دهد (مفید، ۱۴۱۳: ص ۳۵). برهان تداوم فیض نیز نشان می‌دهد که فیض الهی لحظه‌ای قطع نمی‌شود و این استمرار، ضرورت وجود واسطه فیض در هر عصر را ایجاب می‌کند (شاکری زواردهی، ۱۳۹۰: ص ۲۳۰-۲۴۰). اما این براهین، به‌تنهایی به تعیین مصداق عینی امام قادر نیستند. نص مرگب، با ارائه شواهد عینی و قولی، مصداق این ضرورت عقلی را در شخص خاصی معین و بدین‌سان، حلقه مفقوده میان براهین عقلی و تعیین مصداق را پر می‌کند.

**دوم، نسبت با آیات قرآن:** آیاتی از قرآن مانند آیه «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص: ۵) با تأویل روایی، بر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و

یارانش تطبیق داده شده است. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه آمده است: «هُم أَلْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيُعْزِّهِمْ وَيُذِلُّ عَدُوَّهُمْ» (طوسی، ۱۴۲۵: ص ۱۸۴). همچنین آیه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء: ۱۰۵)؛ در روایات بر حکومت نهایی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و یارانش تطبیق داده شده است؛ چنان که در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «هُم أَصْحَابُ الْمُهْدِيِّ عجل الله تعالی فرجه الشریف فِي آخِرِ الزَّمَانِ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۴: ج ۵، ص ۱۴۶ و برقی، ۱۳۷۱: ج ۲، ص ۳۷۲؛ کلینی، ۱۴۲۹: ج ۱، ص ۳۰۵). اما این تطبیقات، بدون تکیه بر نصوص مرگب، ممکن است در مقام اثبات مصداق، با تردید مواجه شوند. نص مرگب، با ارائه شواهد عینی و قولی، این تطبیق را قطعی و غیرقابل انکار می‌سازد. به عبارت دیگر، قرآن، چارچوب کلان و وعده‌های الهی را ترسیم می‌کند؛ اما سنت و به‌ویژه نصوص مرگب هستند که مصداق را تعیین و ویژگی‌های شخصی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را روشن می‌سازند. بنابراین، نص مرگب، حلقه مفقوده‌ای است که براهین عقلی و قرآنی را به تعیین مصداق عینی امام متصل می‌کند و از این رو، جایگاهی کلیدی در منظومه استدلال کلامی دارد.

## ۵. کارآمدی نص مرگب در پاسخ به شبهات هویتی

پس از تبیین نظریه نص مرگب و کارکرد آن، در این بخش، کارآمدی این نظریه در پاسخ به شبهات هویتی منکران مهدویت به نمایش گذاشته می‌شود. این کارآمدی، نشان دهنده قدرت استدلالی نظریه در عرصه دفاع کلامی است.

### ۵-۱. تحلیل شبهات هویتی منکران مهدویت

منکران مهدویت، شبهات خود را عمدتاً بر محورهای سه‌گانه زیر متمرکز کرده‌اند که هر یک به نوعی به شخصیت و هویت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مربوط می‌شود.

نخستین شبهه، به نام پدر حضرت مربوط است. ابن تیمیه با تمسک به روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در آن آمده است: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنِّي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي» (سجستانی، ۱۴۲۰: ج ۴، ص ۱۸۳)؛ استدلال کرده که نام پدر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف «عبدالله» است نه، «حسن» و شیعه را به حذف



بخشی از روایت متهم کرده است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ج ۴، ص ۹۵).

دومین شبهه، به نسب حضرت مربوط است. ابن تیمیه با استناد به روایت سنن ابی داود که در آن حضرت علی ع به پسرش امام حسن ع نگاه کرده و فرموده است: «سَيُخْرُجُ مِنْ صُلْبِ ابْنِي هَذَا رَجُلٌ يُسَمَّى بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ...» (سجستانی، ۱۴۲۰: ج ۴، ص ۱۰۸)، مدعی شده است که مهدی ع از نسل امام حسن ع است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ج ۴، ص ۹۵).

سومین شبهه، به فرزند نداشتن امام حسن عسکری ع مربوط است. ابن تیمیه با استناد به نقل قول‌هایی از محمد بن جریر طبری و عبدالباقی بن قانع، مدعی است که امام عسکری ع عقیم بوده و فرزندی نداشته است (همان، ص ۸۷). این شبهه بعدها توسط برخی از وهابیان معاصر، مانند ناصر القفاری نیز تکرار شده است (قفاری، ۱۴۱۴: ج ۲، ص ۳۰۷).

## ۲-۵. کاربست نص مرگب در پاسخ به شبهات

نظریه نص مرگب، با ارائه شواهد عینی و قولی هم‌افزا، می‌تواند به‌طور مؤثری به شبهات هویتی پاسخ دهد و از این‌رو، در مقام دفاع کلامی از شخصیت حضرت مهدی ع از کارآمدی ویژه‌ای برخوردار است.

در پاسخ به شبهه نام پدر حضرت، روایت احمد بن اسحاق، با ارائه کودک به‌عنوان «ابنی هذا» و با تصریح به این که او «سمی رسول الله» و «یملأ الأرض قسطاً و عدلاً» است؛ به‌وضوح نشان می‌دهد که این کودک، همان مهدی موعود ع است که در روایات نبوی از او با اوصاف یاد شده سخن گفته شده است. فعل ارائه عینی کودک و قول امام و کودک، با هم‌افزایی خود، هویت کامل امام را به‌صورت غیرقابل انکار اثبات می‌کنند و به تکیه بر روایت مورد استناد ابن تیمیه (که دارای افزایش «اسم ابیه اسم ابی» است) نیازی باقی نمی‌گذارند. علاوه بر این، خود ابوداود این حدیث را بدون این افزایش نقل کرده است (اربلی، ۱۴۳۳: ج ۴، ص ۲۰۲) و بسیاری از محققان اهل سنت نیز این افزایش را غیر معتبر دانسته‌اند (آلبانی، ۱۴۲۰: ج ۱۳، ص ۱۰۹۷). به عبارت دیگر، روایت احمد بن اسحاق، با ارائه شواهد عینی مستقل، به‌گونه‌ای عمل می‌کند که به استناد به روایت مورد مناقشه ابن تیمیه نیازی باقی نمی‌ماند و از این‌رو، شبهه او از اساس بی‌اثر می‌شود.

در پاسخ به شبهه نسب حضرت، روایت احمد بن اسحاق، با ارائه کودک به عنوان فرزند بی واسطه امام عسکری علیه السلام، به وضوح نشان می دهد که نسب حضرت، به امام حسین علیه السلام می رسد؛ زیرا امام عسکری علیه السلام از نسل امام حسین علیه السلام است. فعل ارائه عینی کودک و قول امام که او را «ابنی هذا» معرفی می کند، با هم افزایی خود، نسب حضرت را به صورت قطعی به اثبات می رساند. علاوه بر این، روایات متعدد دیگری از منابع فریقین، حضرت مهدی علیه السلام را از نسل امام حسین علیه السلام معرفی کرده اند؛ از جمله حدیث حذیفة بن یمان که آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است (ابن قیم جوزی، ۱۳۹۰: ص ۱۴۸). آیت الله میلانی حدود ۲۲ منبع از اهل سنت را بر این مطلب شاهد آورده است (میلانی، ۱۳۸۱: ص ۱۱۹). بدین سان، شبهه ابن تیمیه در باب نسب، با دو دسته از ادله پاسخ داده می شود: یک دسته، نصوص مرگب هویتی است مانند روایت احمد بن اسحاق که به طور قطعی نسب را تعیین می کنند، و دسته دیگر، روایات متعدد دیگری که به صراحت، مهدی علیه السلام را از نسل حسین علیه السلام معرفی می کنند.

در پاسخ به شبهه فرزند نداشتن امام عسکری علیه السلام، روایت احمد بن اسحاق، با ارائه کودک به عنوان «ابنی هذا»، پاسخی عینی و قاطع به این شبهه است. فعل ارائه عینی کودک و قول امام و کودک، با هم افزایی خود، تولد و وجود امام عصر علیه السلام را به صورت قطعی به اثبات می رساند و ادعای فرزند نداشتن امام عسکری علیه السلام را به طور کامل رد می کند. علاوه بر این، شهادت افراد موثق مانند حکیمه خاتون و اصحاب خاص امام عسکری علیه السلام مانند سعد بن عبدالله اشعری، این مطلب را تأیید کرده اند (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۴۲۴-۴۳۴). خطیب بغدادی نیز در شرح حال عبدالباقی بن قانع، به نقل از چند تن از راویان، به اختلاط وی در دو سال پایانی عمر اشاره کرده و آورده است که به همین سبب راویان از شنیدن حدیث از او خودداری می کردند (بغدادی، ۱۴۲۲: ج ۱۱، ص ۹۰). بنابراین، شبهه ابن تیمیه، با تکیه بر دو راوی غیرمعتبر (طبری و ابن قانع) شکل گرفته، در حالی که روایت احمد بن اسحاق، با سندی معتبر و محتوایی متقن، به روشنی ولادت امام عصر علیه السلام را اثبات می کند.

### ۳-۵. برتری نظریه نص مرگب بر رویکرد سندی صرف

نظریه نص مرگب، نسبت به رویکرد سندی صرف که منکران مهدویت بر آن تکیه دارند، از



چند جنبه برتری دارد که در اینجا به چهار مورد اصلی اشاره می‌شود:

**نخست، جامعیت:** رویکرد سندی صرف، با تکیه بر جرح راویان پراکنده، به نادیده گرفتن انبوهی از قراین قطعی، (مانند کثرت روایات، تراکم قراین حالیه و مقالیه، و هم‌افزایی دلالتی فعل و قول)؛ منجر می‌شود. نظریه نص مرگب، با در نظر گرفتن همه این قراین، نگرشی جامع‌تر و دقیق‌تر به روایات دارد. این جامعیت، به پژوهشگر امکان می‌دهد تا از تنگنای نگاه فقط سندی خارج شود و روایت را در بستر تاریخی، کلامی و دلالتی خود ارزیابی کند. البته نگرش سندی محض، در میان متقدمان رایج نبوده است و ایشان همواره به قراین متنی و حالیه توجه داشته‌اند. با این حال، آنچه در نظریه نص مرگب به عنوان یک روش شناسی نظام‌مند ارائه می‌شود، ترکیب منسجم همه این قراین در قالب یک نظریه قابل کاربرست است که از جامعیت بیش‌تری نسبت به رویکردهایی برخوردار است که تنها بر جرح و تعدیل راویان، یا فقط بر تحلیل متن، تکیه دارند. ناگفته نماند که برخی از محققان، با تکیه بر متن موثوق به و نگرش قرینه محور، از تنگنای سندی صرف خارج شده و به قراین متنی و تاریخی توجه داشته‌اند. نظریه نص مرگب، با نظام‌مندسازی این رویکرد و با ارائه معیارهای تشخیص، در پی آن است که از پراکندگی کاربرست قراین جلوگیری و روشی قابل تعمیم برای تحلیل روایات هویتی ارائه کند. بنابراین، این نظریه، نه در تقابل با نگاه متنی‌محور، بلکه در جهت تکمیل و نظام‌مندسازی آن قرار دارد.

**دوم، قطعیت:** رویکرد سندی محض، معمولاً به ظن و گمان منجر می‌شود و نمی‌تواند یقین کلامی را تولید کند. نظریه نص مرگب، با ترکیب فعل و قول و قراین حالیه و مقالیه، یقین کلامی را در بالاترین سطح ممکن تولید می‌کند و راه را بر هرگونه شک و تردید می‌بندد. این قطعیت، حاصل حضور هم‌زمان دو عنصر عینیت (فعل) و تفسیر (قول) است که در هیچ‌یک از گونه‌های دیگر نصوص، به این شکل جمع نمی‌شوند.

**سوم، پاسخ‌گویی به شبهات:** رویکرد سندی صرف، در برابر شبهات هویتی منکران، معمولاً ناتوان است و نمی‌تواند پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای ارائه کند. نظریه نص مرگب، با ارائه شواهد عینی و غیرقابل انکار، به‌طور مؤثری به این شبهات پاسخ می‌دهد و آن‌ها را از اساس بی‌اعتبار می‌کند. این کارآمدی، ناشی از آن است که نص مرگب، با تکیه بر مشاهده مستقیم، از

چالش‌های سندی ناظر به راویان میانی، تا حدّ زیادی مصون می‌ماند.

**چهارم، هماهنگی با مبانی کلامی:** رویکرد سندی صرف، با مبانی کلامی امامیه، مانند قاعده لطف و برهان تداوم فیض؛ هماهنگی کامل ندارد و نمی‌تواند ضرورت عقلی وجود امام معصوم در هر عصر را تبیین کند. نظریه نص مرگب، با تبیین نسبت میان عقل، قرآن و سنت، به خوبی با این مبانی هماهنگ است و می‌تواند جایگاه نص مرگب را در منظومه استدلال کلامی تبیین کند. به عبارت دیگر، نص مرگب، حلقه مفقوده‌ای است که براهین عقلی کلان، مانند قاعده لطف را به مصادیق عینی تاریخی مانند تعیین شخص امام متصل می‌سازد.

### نتیجه‌گیری

بررسی روایت احمد بن اسحاق اشعری و تحلیل آن در پرتو نظریه نص مرگب، پاسخ روشنی به پرسش اصلی مقاله ارائه کرد: ترکیب کنش‌های عملی و گفتار معصوم در یک روایت، با ایجاد هم‌افزایی دلالتی و تکیه بر تراکم قراین حالیه و مقالیه، شبکه‌ای دلالتی محکم و غیرقابل انکار پدید می‌آورد که در استحکام، از هر یک از آن دو به‌تنهایی فراتر است. این هم‌افزایی، یقین کلامی را در بالاترین سطح ممکن تولید می‌کند و راه هرگونه تأویل و تفسیر مخالف را می‌بندد.

نظریه مختار مقاله آن است که نص مرگب، به‌عنوان گونه‌ای مستقل و نو در کنار نصوص جلی، خفی و فعلی، می‌تواند الگویی روش‌شناختی برای تحلیل روایات هویتی در حوزه مهدویت و حتی سایر موضوعات کلامی ارائه کند. این نظریه که برای نخستین بار در این مقاله معرفی می‌شود، با ارائه معیارهای تشخیص نص مرگب و تبیین کارکرد کلامی آن، افق‌های جدیدی را در گونه‌شناسی دلالت روایات مهدویت می‌گشاید. کارایی این نظریه در تحلیل نمونه‌های مشابه، مانند واقعه غدیر خم و نیز پاسخ به شبهات هویتی منکران، نشان می‌دهد که این نظریه از جامعیت و پویایی لازم برای کاربست در حوزه‌های مختلف کلامی برخوردار است.

برتری نظریه نص مرگب بر رویکرد سندی صرف در جامعیت، قطعیت، پاسخ‌گویی به شبهات و هماهنگی با مبانی کلامی است. این نظریه، با در نظر گرفتن همه قراین موجود در یک روایت، نگرشی جامع‌تر و دقیق‌تر به روایات دارد و می‌تواند به‌عنوان دستگاه دفاعی منسجمی در برابر شبهات سندی منکران مهدویت به کار رود. همچنین این نظریه، با تأکید بر هم‌افزایی فعل و



قول، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از ضعف‌های سندی جزئی، فراتر رفت و با تکیه بر قراین درون‌متنی و تاریخی، به یقین کلامی دست یافت.

پیشنهاد می‌شود که در پژوهش‌های آینده، نظریه نص مرکب در تحلیل روایات مشابه در حوزه‌های دیگر کلامی، مانند اثبات عصمت، علم لدنی، معجزات، نیز به کار گرفته شود تا کارآمدی این نظریه در نظام‌مند سازی گونه‌شناسی دلالت نصوص، به صورت جامع‌تری به اثبات رسد. همچنین بررسی تطبیقی نص مرکب در منابع فریقین می‌تواند موضوع پژوهش‌های آینده قرار گیرد و نشان دهد که آیا این گونه دلالتی، به مکتب امامیه اختصاص دارد یا در منابع اهل سنت نیز قابل ردیابی است.

## منابع

قرآن کریم.

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۰۶ق). **منهاج السنة النبویة**، محقق: محمد رشاد سالم، ریاض، جامعة الإمام محمد بن سعود.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵). **الإشارات والتنبيهات**، قم، نشر البلاغة.
۳. ابن قیم جوزی، محمد بن أبی بکر (۱۳۹۰). **المنار المنيف في الصحيح والضعيف**، حلب، مكتبة المطبوعات الإسلامية.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (بی تا). **لسان العرب**، بیروت، دارالفکر.
۵. اربلی، علی بن عیسی (۱۴۳۳ق). **كشف الغمة في معرفة الأئمة**، قم، المجمع العالمي لاهل البيت.
۶. آلبانی، محمد ناصرالدین (۱۴۲۰ق). **سلسلة الأحادیث الضعيفة**، ریاض، دار المعارف.
۷. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۲۲ق). **صحيح البخاری**، محقق: محمدزهیر بن ناصرالناصر، بیروت، دار طوق النجاة.
۸. بغدادی، خطیب (۱۴۲۲ق). **تاریخ بغداد**. محقق: بشار عواد معروف، بیروت، دارالغرب الإسلامي.
۹. ترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۱۹ق). **سنن الترمذی**، قاهره، دار الحديث.
۱۰. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق). **كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد**، قم، مؤسسة نشر اسلامی.
۱۱. خویی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۰ق). **معجم رجال الحديث**، قم، مرکز نشر الثقافة الإسلامية.
۱۲. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). **مبانی تکملة المنهاج**، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.
۱۳. رضایی اصفهانی، محمد علی (۱۳۸۹). **«گونه شناسی آیات مهدویت بر اساس روایات تفسیری»**، فصلنامه مطالعات تفسیری، شماره ۴.
۱۴. زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق). **تاج العروس من جواهر القاموس**، بیروت، دار الفکر.
۱۵. سبط ابن جوزی، یوسف بن حسام الدین (بی تا). **تذكرة الخواص**، تهران، مكتبة



- نینوی الحديثه.
۱۶. سجستانی، سلیمان بن اشعث (۱۴۲۰ق). *سنن أبی داود*، قاهره، دار الحديث.
۱۷. سیدمرتضی، علی بن حسین (۱۴۱۰ق). *الشافی فی الإمامة*، تهران، مؤسسة الصادق علیه السلام.
۱۸. شاکری زواردی، روح الله (۱۳۹۰). «*هویت معرفتی تداوم فیض و استمرار وجود خلیفه الله*»، اندیشه جدید دینی، شماره ۲۷.
۱۹. صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۵). *کمال الدین و تمام النعمة*، تهران، دار الكتب الاسلامیه.
۲۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۰ق). *الفهرست*، قم، مکتبه المحقق الطباطبائی.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۵ق). *الغیبة*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية.
۲۳. قفاری، ناصر بن عبدالله (۱۴۱۴ق). *أصول مذهب الشيعة الاثني عشرية*، ریاض، دارالرایه.
۲۴. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۲۵. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، کنگره شیخ مفید.
۲۶. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). *اوائیل المقالات*، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفید.
۲۷. مظفر، محمدرضا (۱۳۹۲). *اصول الفقه*، قم، نشر اسماعیلیان.
۲۸. میلانی، سید علی (۱۳۸۱). «*مهدي* عجل الله تعالی فرجه الشریف *در آئینه روایات*»، انتظار موعود، شماره ۶.
۲۹. نجاشی، احمد بن علی (۱۴۲۷ق). *رجال النجاشی*، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.
۳۰. نیشابوری، مسلم بن حجاج (بی تا). *صحيح مسلم*. محقق: محمدفؤاد عبدالباقي، بیروت، دار إحياء التراث العربی.